معجزات و كرامات پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) مصطفي كريمي

چكيده

كارهاي خارق العاده بسياري به دست پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) يا براي تأييد آن حضرت رخ داده كه برخي از آنها معجزه اصطلاحي و براي اثبات نبوّت حضرت بوده است; مانند: قرآن كريم، شقّ القمر، شهادت حيوانات به نبوّت ايشان، تسبيح سنگ ريزه در دست حضرت و خبر از مسموم بودن غذا با علم غيب. برخي ديگر از اين امور نه براي اثبات نبوّت، بلكه به عنوان كرامات حضرت رخ داده است; مانند: معراج، تصرف در ادراك ديگران، انداختن رعب در دل دشمنان و آرامش در دل مؤمنان، ياري شدن با سپاه غيبي، فزوني بخشيدن به غذا، چاق و پر شير كردن گوسفند، شفا دادن امراض، اخبار از غيب، آگاهي از ضمير افراد و اسامي و اوصاف اشيا بدون ديدن آنها، خبر از گم شدگان و آگاهي به زبان و حالات حيوانات. قسم سوم كارهاي خارق العاده پيش از بعثت ايشان و براي ايجاد زمينه براي بعثت بوده كه «ارهاص» نام دارد; مانند: حركت ابر بالاي سر حضرت براي سايه افكندن بر ايشان. اين مقال نيم نگاهي به معجزات و كرامات آن حضرت دارد.

مقدّمه

توجه و مطالعه در زواياي گوناگون شخصيت، اعمال، رفتار و زندگي پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله)براي ما مسلمانان از اهميت بسزايي برخوردار است و آثار علمي و عملي فراوان دارد. يكي از مسائل مهم درباره آن حضرت، كارهاي خارق العاده و معجزاتي است كه به دست آن حضرت و يا براي تأييد ايشان انجام گرفته است. در اين باره، نخست چند نكته به عنوان پيش نياز بحث يادآوري مي گردد:

1. توجه به معجزه، به زمان صدور معجزات به دست پيامبران

الهي(عليهم السلام) باز مي گردد. طبق بيان قرآن كريم، مردم از مدعيان

نبوّت، نشانه خدايي مي خواستند:

گفتند: شما جز بشري مثل ما نيستيد. مي خواهيد ما را از آنچه پدرانمان مي پرستيدند، باز داريد؟ پس براي ما حجتي بياوريد. (ابراهيم: 10)

دانشمندان علوم اديان الهي نيز از ديرباز، با نگاه هاي گوناگون، در باب معجزه تحقيق داشته اند.1

2. «معجزه» اسم فاعلِ باب افعال از «عجز» (ضعف و ناتواني)2 به معناي ناتوان كننده، در سه اصطلاح به كار مي رود:

الف. در اصطلاح عام، هر كار خارق العاده اي است كه به اتّكاي قدرت خداوند انجام گيرد.

ب. در اصطلاح خاص، هر كار خارق العاده اي است كه به اتّكاي قدرت خداوند و براي اثبات مقامي الهي (نبوّت يا امامت) انجام گيرد.3

ج. در اصطلاح اخص، چيزي است كه پيامبر به عنوان دليل نبوّت خود ارائه مي دهد4 كه عبارت است از: كار خارق العاده اي كه با عنايت ويژه خداوند5 به دست مدعي نبوّت، براي اثبات صدق مدعاي خويش انجام مي گيرد و همراه با تحدّي6 و مطابق مدعاي مدّعي نبوّت است.

3. قرآن كريم واژه «معجزه» را به كار نبرده است7 و از معجزات پيامبران با واژگان ديگر ياد مي كند كه بر خلاف واژه «معجزه» داراي ارزش معرفتي اند; مانند: «آيه»،8 «بينه»،9 «برهان»،10 «سلطان».11

4. «معجزه» اصطلاحي با ساير امور خارق العاده متفاوت است:

الف. فرق «معجزه» با «كرامت» در اين است كه كرامت به رغم خارق العاده و به اذن الهي بودنش، همراه با ادّعاي نبوّت نيست.

ب. فرق «معجزه» با «ارهاص»12 در اين است كه ارهاص پيش از بعثت، براي فراهم كردن زمينه نبوّت انجام مي گيرد.13

ج. فرق معجزه با كارهاي خارق العاده مدعيان دروغين نبوّت اين است كه كارهاي آنها بر خلاف ادعاهايشان رخ مي دهد; مثلا، مسيلمه كذّاب مدعي شد آب دهانش چاه كم آب را پر آب مي سازد، ولي بر خلاف ادعايش، آب دهان او چاه را كاملا خشك كرد.14

د. فرق معجزه با سحر و عمل مرتاضان اين است كه بر خلاف معجزه، اولا كار ساحران و مرتاضان محدود است. علاوه بر اين، هر كدام از آنها فقط بر انجام كار خاصي قادرند. ثانياً، كار آنها قابل تعليم و تعلّم است و براي هر كسي ميسّر است. ثالثاً، سحر و عمل مرتاضان مغلوب عامل ماوراي طبيعي و يا عامل طبيعي ديگر واقع مي شود.

5. معجزه علت مادي ناشناخته يا علت معنوي دارد15 كه با موهبت الهي در نفس پيامبر محقق مي شود. بنابراين، بدون توجيه طبيعي آن16 يا مستثنا دانستن آن از قانون علّيت17 يا تفسير قانون علّيت به توالي اشيا،18 مي توان وقوع معجزه را پذيرفت. قرآن كريم تمام جنّيان و انسان ها را به هماوردي دعوت مي كند و شاهدي زنده بر امكان و وقوع معجزه است.

6. شناخت پيامبران ـ في الجمله ـ مبتني بر معجزه است و آگاهي از مجموعه قراين مربوط به شخصيت، پيروان و محتواي دعوت و بشارت پيامبر پيشين يا هم عصر نسبت به تمام انبيا و همه مردم عموميت ندارد و يقين آور نيست; زيرا اولا، در مواردي مانند حضرت عيسي(عليه السلام) به خاطر كمي سن، زمينه بروز و شناخت شخصيت وي فراهم نخواهد شد. ثانياً، مردم نمي توانند ويژگي هاي پيامبران الهي و پيروان ايشان را به طور دقيق تشخيص دهند. ثالثاً، همه مردم توان درك موافقت محتواي دعوت انبيا را با عقل و فطرت ندارند. رابعاً، بشارت پيامبر پيشين در مورد اولين پيامبر قابل تصور نيست; ولي معجزه نسبت به تمام انبيا و همه مردم عموميت دارد و حجت را بر آنان تمام مي كند. بدين روي، مردم به رغم شناخت پيامبران، از آنان نشانه الهي مي خواستند.19

7. از كاربردهاي قرآني درباره معجزه مانند آيه، بيّنه، برهان و سلطان و روايات ائمّه اهل بيت(عليهم السلام)20 استفاده مي شود كه اگر معجزه به دست مدّعي نبوّت همراه با دعوت ديگران به هماوردي واقع شود، دلالتش بر صدق مدّعا و نبوّتِ آورنده آن عقلي21 و برهاني است;22 زيرا اولا، خداوند حكيم است. ثانياً، حكمت خداوند اقتضا دارد كه پيامبراني را براي هدايت انسان ها بفرستد. ثالثاً، مردم به گونه اي آفريده شده اند كه ادعاي نبوّت را از كسي كه معجزه مي آورد، سوء سابقه ندارد و بر خلاف عقل سخن نمي گويد، مي پذيرند. رابعاً، با توجه به مقدّمات بيان شده، اگر سخن مدّعي نبوت، كه معجزه آورده است، دروغ باشد، چون موجب گم راهي مردم مي شود، بايد خداوند رسوايش كند، وگرنه مردم به گم راهي مي افتند و اين خلاف حكمت الهي است. نتيجه آنكه چون مدّعي نبوّت معجزه آورده است و خداوند رسوايش نمي كند، پس در مدعايش راستگوست.

8. علاوه بر اثبات نبوّت آورنده، امور متعدد ديگري نيز جزو قلمرو دلالت معجزه23 است; مانند تعيين مصداق واقعي خدا،24 توحيد، علم و قدرت فوق العاده خداوند، نبوّت عامّه، علم يا قدرت فوق العاده پيامبر و صدق گفتار پيامبر.

9. قرآن كريم و روايات نقل شده از طريق شيعه25 و اهل تسنّن26 كارهاي خارق العاده بسياري براي پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)برشمرده اند. طبق سند صحيح، امام موسي كاظم(عليه السلام) قريب به سي كار خارق العاده براي حضرت بيان مي نمايد.27 طبق آنچه درباره اصطلاح «معجزه» گذشت، اين امور خارق العاده تحت سه عنوان «معجزات» و «كرامات» و «ارهاص» بيان مي گردد:

معجزات حضرت پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله)

امور خارق العاده اي كه خداوند مستقيم و يا به دست پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) براي اثبات نبوّت آن حضرت انجام داده عبارت است از:

1. قرآن كريم

قرآن كريم معجزه جاويدي است كه خداوند بر امّت آخرالزّمان منّت گذاشته و آن را بر پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)فرو فرستاد تا هميشه راهنماي بشر به نيك بختي باشد. قرآن بزرگ ترين و روشن ترين معجزه پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) از حيث دلالت بر نبوّت آن حضرت است; زيرا خود همان وحي ادعا شده و نيز معجزه است و گواه آن در خودش بوده و دليل و مدلول در آن جمع شده است.28 با عنايت به اينكه مباحث مربوط به اعجاز قرآن كريم بحث مفصلي مي طلبد، كه خارج از حوصله اين نوشته است، در اينجا تنها به بيان چند مطلب كلي بسنده مي شود:

1. قرآن كريم معجزه بودن خود را با تحدّي ثابت مي كند; زيرا از همگان مي خواهد اگر در الهي بودن آن شك دارند، با همكاري فكري و معنوي با همديگر، همانند قرآن،29 ده سوره30 و يا يك سوره مانند سوره هاي آن بياورند. اعلام مي دارد: اگر تمام انسان ها و جنّيان به ياري هم برخيزند، نمي توانند مانند قرآن بياورند.31 و در نهايت، مي خواهد اگر در الهي بودن قرآن شك دارند، از هر كسي جز خدا ياري بطلبند و همانند آن يك سوره بياورند; ولي هرگز نخواهند توانست:32

(وَ إِن كُنتُمْ فِي رَيْب مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَي عَبْدِنَا فَأْتُواْ بِسُورَة مِن مِثْلِهِ وَادْعُواْ شُهَدَاءكُم مِن دُونِ اللّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِن لَمْ تَفْعَلُواْ وَلَن تَفْعَلُواْ فَاتَّقُواْ النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ)(بقره: 23ـ24); و اگر در آنچه بر بنده خود نازل كرده ايم شك داريد، پس اگر راست مي گوييد سوره اي همانند آن بياوريد و گواهان خود را از غير خدا فراخوانيد. پس اگر نكرديد و هرگز نمي توانيد كرد، از آتشي كه سوختش مردمان و سنگ هايند و براي كافران آماده شده است، بپرهيزيد.

از آيه شريفه استفاده مي شود كه راه آزمايش و پي بردن به معجزه بودن قرآن، همواره باز است و انسان ها در هر دوره اي مي توانند از راه آزمايش بدان برسند.

طبق شواهد تاريخي، پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) به قرآن با عنوان يك امر خارق العاده الهي براي اثبات نبوّت خويش تحدّي كرده و مخاطبان آن حضرت، به ويژه ادباي فصيح و بليغ، براي همانندآوري آن تلاش فراوان كرده اند، ولي به اين امر موفق نشده اند. بنابراين، ثابت مي شود كه قرآن كريم معجزه الهي است.

2. قرآن كريم از وجوه گوناگون معجزه است كه مهم ترين آن عبارت است از:

الف. فصاحت و بلاغت: پيامبران براي اثبات رسالت الهي خود، متناسب با شرايط زمان و توانايي علمي و عملي مردم عصر خويش، معجزه مي آوردند. قرآن هنگامي در ميان مردم عرب نازل شد كه فصاحت و بلاغت رواج فراوان داشت و آنان در اين زمينه سرآمد دوران بودند. امام رضا(عليه السلام) ضمن بيان راز تنوّع معجزات پيامبران مي فرمايند:

خداوند آنگاه محمّد(صلي الله عليه وآله) را برنگيخت كه سخنوري و خطابه ميان مردم رواج داشت. پس او از جانب خدا پندها و حكمت هايي آورد و كلام آنان را باطل نمود.33

قرآن كريم از فصاحت و بلاغت اعجازي برخوردار است و كلماتي شيوا و تلفّظي روان و آهنگي دلنشين و سخني رسا و گويا دارد. اين ويژگي قرآن كريم از همان روزهاي نخست نزول مورد توجه اديبان فصيح و بليغ بوده است. براي نمونه، وليد هنگام شنيدن آياتي از قرآن كريم گفت:

به خدا سوگند، سخني از محمّد شنيدم كه از كلام آدميان و پريان نيست. به راستي، براي آن شيريني ويژه اي است و شادابي خاص، شاخصارش پرثمر، و ريشه هايش پر بركت. به راستي كه آن كلام همواره برتري مي يابد و كلامي بر آن برتري نمي يابد.34

ب. هماهنگي و عدم اختلاف: آيه ذيل دلالت دارد بر اينكه در قرآن كريم، هيچ گونه اختلاف نيست، و حال آنكه 23 سال نازل شده است، و اگر غير الهي بود حتماً در آن اختلاف يافت مي شد:

(أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِاللّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ اخْتِلاَفاً كَثِيراً) (نساء: 82);

آيا در [معاني] قرآن نمي انديشند و اگر از جانب غير خدا بود، قطعاً در آن اختلاف بسياري مي يافتند.

ج. امّي بودن آورنده آن: آيات 23 و 24 سوره بقره ـ كه بيانش گذشت ـ طبق اين احتمال، كه ضمير «مثله» به پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)بازگردد، بر معجزه بودن قرآن كريم از حيث آورنده آن دلالت دارند. در روايتي از امام سجاد(عليه السلام)آمده است كه مراد از «مِن مثله»، «من مثل محمّد» است كه هيچ گاه آموزش نديد و چيزي ننوشت.35 و نيز آيه ذيل بر اين مطلب دلالت دارد:

(قُل لَوْ شَاء اللّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلاَ أَدْرَاكُم بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِن قَبْلِهِ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ)(يونس: 16);

بگو: اگر خدا مي خواست آن را بر شما نمي خواندم و [خدا] شما را بدان آگاه نمي گردانيد. قطعاً پيش از [آوردن] آن روزگاري در ميان شما به سر برده ام، آيا فكر نمي كنيد؟

د. خبرهاي غيبي و پيشگويي ها: نمونه روشن پيش گويي قرآن كريم، خبر از شكست ايران به دست لشكر روم است. خداوند در قرآن مي فرمايد:

(الم. غُلِبَتِ الرُّومُ) (روم: 1و2);

روم مغلوب شد.

در سبب نزول اين آيه شريفه، آمده است كه امپراتور ايران لشكري به فرماندهي شهريران به سوي روميان فرستاد و بر آنها پيروز شدند. اين خبر به پيامبر و ياران او، كه در مكّه بودند، رسيد و بر آنان بسيار گران آمد; زيرا پيامبر دوست نداشت كه مجوس بر روميان، كه اهل كتاب بودند، پيروز شوند. بر خلاف پيامبر، كفّار مكّه شادمان گشتند و هر زمان، ياران پيامبر را مشاهده مي كردند، به آنان دشنام مي دادند و مي گفتند: شما اهل كتاب هستيد و روميان هم اهل كتابند. ما «اميّون» هستيم و فارسيان هم «امّيّون»اند. همان گونه كه اهل فارس بر روميان پيروز شدند، اگر ما هم با شما بستيزيم، بر شما چيره خواهيم شد. خداوند اين آيه را فروفرستاد: (الم غُلِبَتِ الرُّومُ... .) در اين آيه، خداوند از پيروزي روميان بر فارسيان در آينده نزديك خبر داده است. اين پيش گويي چند سال بعد (همزمان با جنگ بدر)36 به وقوع پيوست و ايرانيان شكست سختي از روميان خوردند.

هـ. گستردگي قلمرو: آيات تحدّي با دلالت التزامي، بر گسترگي قلمرو قرآن دلالت دارند; زيرا از هر جهت، هماورد مي خوانند كه لازمه اش آن است كه قرآن كريم از تمام جهات، از جمله «گستردگي قلمرو» معجزه باشد. علاوه بر آيات تحدّي، آيات ديگر نيز بر گستردگي محتواي قرآن كريم دلالت دارند; ازجمله مي فرمايد:

(وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّة شَهِيداً عَلَيْهِم مِنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَي هَـؤُلاء وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْء وَهُدي وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَي لِلْمُسْلِمِينَ)(نحل: 89);

و به ياد آور روزي را كه در هر امّتي گواهي از خودشان برايشان برانگيختيم و تو را هم بر اين امّت گواه آورديم و اين كتاب را، كه روشنگر هر چيزي است و براي مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگر است، بر تو نازل كرديم.

مراد از «الكتاب» قرآن عربي نازل شده موجود در دست مسلمانان است، و «تبيان»، حالت مبالغه دارد و به معناي بيان بليغ است.37 از اين عبارت استفاده مي شود كه خود قرآن به طور مستقيم بيانگر است; زيرا بيانگري غيرمستقيم با مبالغه سازگاري ندارد. بنابراين، درست نيست بيان قرآن نسبت به «كل شيء» را بيان اجمالي بدانيم.38

البته جامعيت تام قرآن كريم، كه اين آيات بيانگر آن هستند، ويژه پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) و ائمّه اهل بيت(عليهم السلام) است; زيرا به نظر مي رسد كه «واو» عاطفه بوده و صدر و ذيل آيه با هم مرتبط است. قسمت نخست آيه وجود گواه در هر امّت و گواه بودن پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) بر همه گواهان يا تمام انسان ها را مطرح مي كند و چون به علت زيادي انسان ها و كثرت اعمال آنان، اين پرسش پيش مي آيد كه چگونه پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) مي تواند به اين همه اعمال آگاه شود و در قيامت بدان ها شهادت دهد؟ قسمت دوم آيه جامعيت قرآن را مطرح مي كند تا بفهماند همه آنچه پيامبر مي خواهد بدان شهادت بدهد، در قرآن كريم آمده است; چون بيانگر همه چيز است.

در روايات نيز به جامعيت قرآن كريم اشاره شده است.39 حمّاد نقل مي كند كه امام صادق(عليه السلام) فرمودند:

به خدا سوگند، ما آنچه در آسمان و زمين و بهشت و جهنم و آنچه را بين آنهاست، مي دانيم. من با بهت به حضرت نگاه كردم، سپس فرمود: يا حمّاد! اينها در كتاب خداست ـ سه مرتبه ـ سپس آيه (نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْء...); را تلاوت نمود.40

نيز طبق نقل موثّق،41 امام صادق(عليه السلام) فرمودند:

من به كتاب خدا آگاهم و آغاز آفرينش و آنچه تا روز قيامت واقع مي شود و خبر آسمان و خبر زمين و خبر بهشت و جهنم و خبر آنچه بوده است و آنچه را خواهد بود در آن هست. من اين را همانند كف دست خود مي دانم. خداوند مي فرمايد: در قرآن بيان همه چيز هست.42

دسته ديگري از روايات، پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) و ائمّه اهل بيت(عليهم السلام)را صاحب اين دانش گسترده قرآن مي داند;43 مثلا، با سند صحيح44 از امام صادق(عليه السلام)نقل شده است:

«كتاب الله فيه نبأ ما قبلكم وخبر ما بعدكم و فصل ما بينكم و نحن نعلمه»;45

خبر پيش از شما و خبر پس از شما و داور بين شما در قرآن كريم هست و ما آن را مي دانيم.

بنابراين، چنان كه علّامه طباطبائي اشاره دارد، قرآن براي فرد بليغ در بلاغت و فصاحتش و براي حكيم در حكمتش و براي دانشمند در دانشش و براي عالم اجتماعي در مسائل اجتماعي و براي قانونگذار در قانون گذاري و براي سياست مداران در سياستشان و براي حاكمان در حكم راني شان و براي همه عالميان در حقايقي مانند امور غيبي و اختلاف در حكم و علم و بيان، كه راهي براي كشف آن ندارند، معجزه است.46

برخي از قرآن پژوهان نيز، يكي از وجوه اعجاز قرآن را اعجاز در محتوا و اشتمال آن بر علوم فراوان دانسته و در اين باره، به آيه 49 قصص استناد كرده اند47 كه تحدّي به همانندآوري در باب هدايت مي كند:

(قُلْ فَأْتُوا بِكِتَاب مِنْ عِندِاللَّهِ هُوَ أَهْدَي مِنْهُمَا أَتَّبِعْهُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ) (قصص: 49);

بگو: پس اگر راست مي گوييد، كتابي از جانب خدا بياوريد كه از اين دو هدايت كننده تر باشد تا پيروي اش كنم.

دلالت اين آيه بر جامعيت محتوايي قرآن كريم از اين جهت است كه از مردم مي خواهد: كتابي بياورند كه بهتر و بيشتر از قرآن كريم هدايتگر باشد و آنچه در هدايت نقش دارد محتواومعارف است.

2. شقّ القمر

يكي ديگر از معجزاتي كه قرآن كريم براي حضرت محمّد(صلي الله عليه وآله)بيان مي كند، دو پاره شدن ماه به دست آن حضرت است:

(اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ وَ إِن يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ وَ كَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءهُمْ وَكُلُّ أَمْر مُسْتَقِرٌّ);

قيامت نزديك شد و ماه دو پاره گرديد. و اگر كافران معجزه اي ببينند، روي بگردانند و گويند: جادويي دايم است. و دروغ شمردند و هوس هاي خويش را دنبال كردند. و هر كاري را قراري است.

آيه شريفه اشاره به معجزه «شقّ القمر» دارد كه خداوند به دست حضرت محمّد(صلي الله عليه وآله) پيش از هجرت، به درخواست مشركان مكّه انجام دادند،48 ولي مشركان آن را جادو خواندند و به خاطر پيروي از هوا و هوس هاي خود، آن حضرت را دروغگو شمرده، نبوّتش را نپذيرفتند.

در روايات فراواني از شيعه و اهل سنّت آمده است: شب چهاردهم ماه ذي الحجه، هنگامي كه ماه تازه طلوع كرده بود، پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) اشاره كردند و ماه به دو نيم تقسيم شد و لحظاتي به همان حال باقي بود، سپس به هم چسبيد و به شكل اولش درآمد.49

بنابراين، بدون شك، مراد از «انشّق القمر» همان شقّ القمري است كه به دست پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) انجام گرفت.

پاسخ به چند شبهه: درباره دلالت اين آيه بر «شق القمر» و نيز اصل مسئله «شق القمر» از سوي ناباوران به خوارق عادات، شبهاتي مطرح شده است كه در ذيل به برخي از آنها اشاره مي شود:50

1. اين آيه (قمر: 1) مربوط به قيامت است51 و دلالت دارد بر اينكه ماه در قيامت دو تكّه مي شود; و چون حتماً واقع مي شود، با لفظ ماضي آمده است. ذكر «اقتربت السّاعة» پيش از آن، شاهد بر اين مطلب است.

پاسخ اين است كه ظاهر آيه با اين سخن سازگار نيست; زيرا اولا، آيه شريفه درباره قيامت مي فرمايد: (اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ)، ولي درباره دو تكّه شدن ماه مي فرمايد (وَ انشَقَّ الْقَمَرُ)، كه از امر واقع شده حكايت مي كند و نفرموده است: «اِقْتَربَ اِنشِقاقُ الْقَمر» يا «اقتربت السّاعة و انشقاق القَمر.» گرچه قرآن كريم آثاري براي قيامت بيان مي كند كه روايات آنها را «اَشْرَاط السَاعَة»52 ناميده است، اما اينها معمولا با كلمه «اذا» بيان مي شود; مانند: (اِذَا السَّمَاء انفَطَرَتْ) (انفطار: 1) و (اِذَا السَّمَاء انشَقَّتْ.)(انشقاق: 1)

ثانياً، آيه بعدي كه اشاره دارد: آنها هر آيه ديگري را نيز ببينند حمل بر سحر مي كنند، شاهد بر اين است كه دو پاره شدن ماه نشانه اي الهي و معجزه اي بود كه مردم آن را ديدند، ولي سحرش خواندند. مضمون اين آيه با وقوع «انشقاق القمر» در قيامت تناسب ندارد; زيرا قيامت عالم ظهور حقايق است و كسي نمي تواند حقايق را انكار كند و هر نشانه الهي را كه ديد، سحرش بخواند.

2. آيه به اين حقيقت علمي اشاره دارد كه ماه از زمين جدا شده است. يكي از نظريه هاي كيهان شناسي اين است كه زمين از خورشيد جدا شده و ماه نيز از زمين. از اين روست كه ماه به دور زمين مي چرخد و قمر زمين است.53

اين سخن نيز درست نيست; زيرا اولا، همانند ديدگاه پيشين، خلاف ظاهر آيه است; چون اين واقعه به عنوان نشانه الهي و معجزه بوده، نه به عنوان يك امر طبيعي تكويني. ثانياً، واژه (انشّق) بر جدا شدن ماه از زمين دلالت ندارد; زيرا (انشّق)به معناي «پاره شد، از هم جدا شد و شكافت» است. اگر خداوند مي خواست جدا شدن ماه از زمين را بيان نمايد، بايد مي فرمود: «اِشتَقَّ القمرُ» يا «اِنفَصَلَ القمرُ».

3. اگر واقعاً چنين حادثه مهمي رخ مي داد و ماه در آسمان به دو نيم تقسيم مي شد، مي بايست مردم ديگر سرزمين ها نيز مي ديدند و تاريخ نويسان آن را ثبت مي كردند و دانشمندان نجوم نيز به آن توجه مي كردند و در كتاب هاي علمي خود مي آوردند، و حال آنكه نه در كتاب هاي تاريخي موجود خبري از آن هست و نه در كتاب هاي علم نجوم.

پاسخ اين است كه اولا، معجزه دو نيم شدن ماه يك حادثه غيرمنتظره بود و مردم نيز همواره چشم به آسمان نبودند تا حتماً دو نيم شدن ماه را در صورت وقوع ديده باشند. چه بسيار حوادث جوّي كه رخ داده است و يا رخ مي دهد، ولي مردم از آن آگاه نشده اند. ثانياً، اين حادثه در ابتداي زمان طلوع ماه و به مدت زمان اندكي رخ داده است كه با توجه به اختلاف افق ها، هنوز ماه در بسياري از مناطق طلوع نكرده بود. بنابراين، رؤيت نشدن آن در مناطق ديگر دليل بر عدم وقوع آن نيست. ثالثاً، در آن زمان، وضع بدين صورت نبود كه تمام حوادث و وقايع ضبط شده، به همه خبر داده شود; زيرا وسايل ارتباط جمعي وجود نداشت.54

4. دو نيم شدن ماه و به هم چسبيدن آن ممكن نيست; زيرا ماه در صورتي مي تواند دو نيم شود كه جاذبه ميان دو نيمه از بين برود، و اگر جاذبه ميان دو نيمه از بين رود، ممكن نيست دوباره به هم بچسبد. بنابراين، اگر ماه دو نيم شده باشد، بايد تا ابد به همان صورت بماند.

پاسخ اين است كه دو نيم شدن و چسبيدن دو باره ماه محال عقلي ندارد، گرچه ممكن است با توجه به قوانين حاكم بر آن، محال عادي باشد. و معجزه ـ چنان كه گذشت ـ يك امر غير عادي است، نه محال.55

3. شهادت حيوانات و نباتات به رسالت حضرت

برخي از مشركان به حضرت محمّد(صلي الله عليه وآله) گفتند: اگر واقعاً پيامبر خدا هستي، از آن درختي كه وسط بيابان است بخواه جلو بيايد و به رسالت تو شهادت دهد. پيغمبر اكرم(صلي الله عليه وآله)اشاره كردند، درخت پيش آمد و به رسالت ايشان شهادت داد.56

نيز امام صادق(عليه السلام) فرمودند: گرگي به رسالت پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)شهادت داده است.57

4. تسبيح سنگ ريزه ها در دست حضرت

در روايت است كه برخي از كفّاربه آن حضرت گفتند:اگرواقعاًپيامبرخدا هستي سنگ ريزه ها در دستت سخن بگويند. حضرت سنگ ريزه ها را در دست گرفتند و صداي تسبيح از آنها بلند شد.58

5. خبر از مسموم بودن غذا

فردي نزد حضرت غذاي مسموم آورد به اين نيّت كه اگر ايشان پيامبر باشد خداوند وي را به آن آگاه خواهد ساخت. حضرت به علم الهي، از مسموم بودن آگاه شدند و از آن نخوردند.59

كرامات پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله)

قرآن كريم و روايات از امور خارق العاده ديگري نيز براي حضرت محمّد(صلي الله عليه وآله)ياد مي كنند كه براي اثبات نبوّت آن حضرت نبوده، بلكه براي ايشان كرامت به شمار مي آيد; مانند اتفاقات خارق العاده اي كه به دست پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله)رخ داده و كمك هاي غيبي الهي به آن حضرت و امّت اسلامي به بركت وجود ايشان. بعضي از اين امور خارق العاده عبارت است از:60

1. معراج

از شواهد و دلايل قطعي، استفاده مي شود كه حضرت محمّد(صلي الله عليه وآله)معراج داشته اند. معراج حضرت دو مرحله داشت: يكي سير غير عادي حضرت از مكّه به بيت المقدس و ديگري سير از بيت مقدس به آسمان ها و ملكوت. قرآن كريم تنها به سير پيامبر اكرم از مكّه به بيت المقدس تصريح دارد:

(سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَي بِعَبْدِهِ لَيْلا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَي الْمَسْجِدِ الأَقْصَي الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ البَصِيرُ)(اسراء: 1);

منزّه است آن [خدايي] كه بنده اش را شبانگاهي از مسجدالحرام به سوي مسجدالاقصي كه پيرامون آن را بركت داده ايم، سير داد تا از نشانه هاي خود به او بنمايانيم كه او همان شنواي بيناست.

«اسري» فعل ماضي از مصدر «الاسراء» به معناي سير شبانه است.61 مرجع ضمير «ه» در (عبده) حضرت محمّد(صلي الله عليه وآله)است. و از (لَيْلا)، كه مفعول فيه است، استفاده مي شود، اين سير در شب بوده است.62 مراد از «مسجدالاقصي» به قرينه (الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ)بيت المقدس است و بدين روي، نسبت به «مسجدالحرام»، كه براي حضرت محمّد(صلي الله عليه وآله) در مكان دورتري قرار داشت، به اين نام خوانده شده است.63 از عبارت (لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا)استفاده مي شود كه هدف از اين سير، نشان دادن آيات الهي به حضرت محمّد(صلي الله عليه وآله) است.

اين آيه شريفه دلالت دارد بر اينكه خداوند پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)را در يك شب، براي نشان دادن آيات و نشانه هاي خود، از مسجدالحرام تا بيت المقدس سير داد. با توجه به فاصله بين آن دو مكان، معلوم مي شود كه اين انتقال غير عادي و به صورت خارق العاده بوده است.

گرچه قرآن كريم به مرحله دوم و اصل معراج تصريح ندارد، ولي با كمك روايات، مي توان آن را از آيات ذيل استفاده كرد:64

(ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّي فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَي فَأَوْحَي إِلَي عَبْدِهِ مَا أَوْحَي مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَي أَفَتَُمارُونَهُ عَلَي مَا يَرَي وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَي عِندَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَي عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَي)(نجم: 8ـ15);

سپس نزديك آمد و نزديك تر شد تا [فاصله اش] به قدر [طول] دو [انتهاي] كمان يا نزديك تر گشت. آنگاه به بنده اش آنچه را بايد وحي كند، وحي نمود. آنچه را دل ديد انكار[ش] نكرد. آيا در آنچه ديده است، با او جدال مي كنيد؟ و قطعاً بار ديگري هم او را ديده است; نزديك سدرة المنتهي، در همان جا كه جنة الماوي است.

البته اين برداشت ـ طبق احتمالي است كه فاعل (دَنَا فَتَدَلَّي)حضرت محمّد(صلي الله عليه وآله) و فاعل (اَوْحي) خداوند باشد.65 روايات نيز ـ كه برخي از آنها صحيح است ـ اين تفسير را تأييد مي كنند;66 از جمله طبق نقل صحيح،67 امام جواد(عليه السلام)فرمودند: رسول خدا(صلي الله عليه وآله) به آسمان هفتم و نزد سدرة المنتهي68 رسيد. [به حضرت] گفت: آفريده اي پيش از تو بر من نگذشته بود. سپس [رسول خدا] نزديك آمد و نزديك تر شد، تا [فاصله اش از خداوند] به قدر [طول] دو [انتهاي] كمان يا نزديك تر گرديد. آنگاه [خداوند] به بنده اش آنچه را بايد وحي كند، وحي نمود. (ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّي فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَي فَأَوْحَي إِلَي عَبْدِهِ مَا أَوْحَي.)سپس كتاب أصحاب اليمين و كتاب أصحاب الشمال را به ايشان داد. رسول خدا كتاب أصحاب اليمين را با دست راست گرفت، باز كرد و در آن اسامي اهل بهشت، پدران و خويشاوندان آنان را ديد. و در كتاب أصحاب الشمال نگاه كرد و در آن اسامي اهل آتش و پدران و خويشاوندان آنان را ديد. سپس فرود آمد و آن دو كتاب را با خود آورد و به علي بن أبي طالب [(عليه السلام)] داد.69

نيز طبق نقل صحيح از امام صادق(عليه السلام)، آيات 285ـ286 سوره بقره و آيه 89 سوره زخرف در شب معراج طي گفتوگوي خداوند با حضرت محمّد(صلي الله عليه وآله) بيان شده است.70

امام صادق(عليه السلام) از حضرت علي(عليه السلام) نقل مي نمايد: آيات (وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَي ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّي فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَي فَأَوْحَي إِلَي عَبْدِهِ مَا أَوْحَي) ردّ كسي است كه معراج را انكار مي كند.71

معراج گرچه غير عادي است، ولي همانند معجزات ديگر، از نظر عقلي امكان دارد72 و علاوه بر آيات و روايات بيان شده، روايات متعددي از طريق اهل سنّت73 و شيعه74 نقل گرديده كه بر وقوع آن دلالت مي كنند. از اين روايات استفاده مي شود كه حضرت محمّد(صلي الله عليه وآله) با جسم و روح75 در حالت بيداري به معراج رفتند.76

در روايتي صحيح، علي بن ابراهيم قمي از پدرش از محمّدبن ابي عمير، از هشام بن سالم از امام صادق(عليه السلام) نقل مي كند كه در واقعه معراج، جبرئيل و اسرافيل و ميكائيل سواره فضايي به نام «براق» آوردند و حضرت محمّد(صلي الله عليه وآله) بر آن سوار شدند و به بيت المقدس و از آنجا به آسمان اول رفتند و تا آسمان هفتم سير كردند و با انبياي الهي ديدار نمودند و بسياري از آيات بزرگ الهي را مشاهده كردند.77

طبق نقل علي بن ابراهيم از امام صادق(عليه السلام)، پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)فرداي شب معراج براي مردم بيان نمودند: خداوند ديشب مرا به بيت المقدس برد و آثار جايگاه پيامبران را به من نشان داد و در بازگشت، به كارواني برخوردم كه شتري از آنها گم شده بود و در ظرفي آبي داشتند كه مقداري از آن را نوشيدم و بقيه را زمين ريختم و آن كاروان فردا هنگام طلوع صبح، به شهر مكّه مي رسد، در حالي كه شتر نر و سرخ مويي پيشاپيش آن حركت مي كند. فرداي آن روز مردم ديدند كه هنگام طلوع خورشيد، كارواني با همان نشاني كه حضرت بيان نموده بودند، رسيد. كاروانيان به ماجراي گم شدن شتر و ريختن آب نيز شهادت دادند.78

2. تصّرف در ادراك مردم

خداوند در جنگ بدر، كه بين مسلمانان و مشركان مكّه رخ داد،79 در ادراك مسلمانان و مشركان تصرّف كرد، به گونه اي كه جمعيّتي را كم و يا زياد مي ديدند و اين امر موجب پيروزي مسلمانان شد. در دو آيه شريفه، به اين موضوع اشاره شده است:

(قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَ أُخْرَي كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُم مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَن يَشَاء إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُوْلِي الأَبْصَارِ)(آل عمران: 13);

قطعاً در آن دو گروه، كه به هم رسيدند، براي شما نشانه اي [و درس عبرتي] بود: گروهي در راه خدا مي جنگيدند و ديگر [گروه] كافر بودند كه آنان [مؤمنان] را به چشم دو برابر خود مي ديدند و خدا هر كه را بخواهد به ياري خود تأييد مي كند. يقيناً در اين [ماجرا]، براي صاحبان بينش عبرتي است.

درباره فاعل (يَرَوْنَهُم) و مرجع ضمير «هم» در آن و «هم» در (مِثْلَيهِمْ) وجوه گوناگوني مطرح شده كه عبارت است از:

1. فاعل (يَرَوْنَ) و و مرجع ضمير در آن و در (مِثْلَيهِمْ)همه مؤمنان هستند. مسلمانان در مقابل، تعداد قريب هزار نفري كفّار، تنها 313 نفر بودند. خداوند مؤمنان را در چشمان خودشان دو برابر نشان داد تا به پيروزي اميدوار باشند.

2. فاعل (يَرَوْنَ) مؤمنان است و ضمير اول به كفّار و ضمير دوم به مؤمنان برمي گردد; يعني مسلمانان كافران را دو برابر خودشان و 726 نفر مي ديدند.80

3. فاعل (يَرَوْنَ) كفّار است، ولي دو ضمير (هُمْ) به مسلمانان برمي گردد. در نتيجه، تصرف الهي در ادراك كفّار، آنان مؤمنان را دو برابر مي ديدند.81

4. فاعل (يَرَوْنَ) كفّار است و ضمير در (مِثْلَيهِمْ) به كفّار برمي گردد; يعني در اثر تصرف خداوند در ادراك كفّار، مؤمنان را دو برابر خودشان و قريب دو هزار نفر مي ديدند.

قول چهارم به واقع نزديك تر است; زيرا به رغم اندك بودن مسلمانان، در صورتي در دل كافران ترس ايجاد مي شد كه مسلمانان را بيشتر از خود مي ديدند كه فقط طبق اين قول چنين است. هر كدام از اين سه وجه درست باشد، آيه در صدد بيان اين نكته است كه خداوند در ادراك گروهي به صورت غير عادي تصرف كرد و در نتيجه، جمعيتي را دو برابر مي ديدند و اين در پيروزي مؤمنان مؤثر بود. اين امر كرامتي براي حضرت محمّد(صلي الله عليه وآله)به شمار مي آيد.

(وَ إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلا وَ يُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللّهُ أَمْراً كَانَ مَفْعُولا وَ إِلَي اللّهِ تُرْجَعُ الأمُورُ) (انفال: 44);

و [ياد آور] آنگاه كه چون به هم رسيديد آنان را در ديدگان شما اندك جلوه داد و شما را [نيز] در ديدگان آنان كم نمودار ساخت تا خداوند كاري را كه انجام شدني بود، تحقق بخشد و كارهابه سوي خدا بازگردانده مي شود.

اين آيه شريفه نيز مربوط به جنگ بدر است،82 و دلالت دارد بر اينكه مشركان و مسلمانان همديگر را كم مي ديدند و اين امر موجب پيروزي مسلمان بر مشركان شد. اگر مؤمنان از ابتدا جمعيت كفار را به تعداد واقعي شان مي ديدند، مي ترسيدند و بر جنگ جرئت نمي كردند. خدا كفّار را در نظر آنان كم جلوه داد كه نترسند. و حكمت اينكه خداوند مؤمنان را در چشم كافران كم نشان داد اين است كه اگر آنها مؤمنان را از ابتدا زياد مي ديدند، فرار مي كردند و اين جنگ واقع نمي شد، و مسلمانان پيروز نمي گرديدند.

جمع اين آيه شريفه با آيه پيشين به اين است كه دو واقعه كم ديدن همديگر و زياد ديدن كفّار مسلمانان را در يك لحظه نبوده است، بلكه خداوند ابتدا مؤمنان و كافران را در چشم همديگر كم نشان داد تا هر دو جرئت به جنگ پيدا كنند و جنگ واقع شود: (لِيَقْضِيَ اللّهُ أَمْراً كَانَ مَفْعُولا.) اما وقتي درگير شدند و جاي فرار نبود، خداوند مسلمانان را در چشم كافران دو برابر نشان داد، در نتيجه، كافران ترسيدند و شكست خوردند.

3. وحشت انداختن در دل كافران

از جمله كرامات حضرت محمّد(صلي الله عليه وآله) اين است كه خداوند به يُمن وجود ايشان، در موارد متعددي به نفع مسلمانان و براي پيروزي آنان، در دل دشمنان وحشت انداخته است. در روايات نيز آمده است كه پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)ياري شده با وحشت (مَنصُورٌ بِالرُّعبِ) بودند.83 با حمله مؤمنان به كفّار، به طور خارق العاده ترس در دل آنان مي افتاد كه موجب شكستشان مي شد. قرآن كريم درباره مشركان مي فرمايد:84

(إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَي الْمَلآئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُواْ الَّذِينَ آمَنُواْ سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُواْ الرَّعْبَ) (انفال:12);

هنگامي كه پروردگارت به فرشتگان وحي مي كرد كه من با شما هستم، پس كساني را كه ايمان آورده اند، ثابت قدم بداريد، به زودي در دل كافران وحشت خواهم افكند.

درباره ايجاد وحشت در دل اهل كتاب آمده است:85

(وَ أَنزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُم مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِن صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقاً تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقاً)(احزاب: 26);

و [خداوند] كساني از اهل كتاب را كه از [مشركان] حمايت كرده بودند از دژهايشان به زير آورد و در دل هايشان هراس افكند; گروهي را مي كشتيد و گروهي را اسير مي كرديد.

4. افتادن انداختن بر دل پيامبر و مؤمنان

خداوند براي پيروزي دين اسلام و سپاه مسلمانان، علاوه بر ايجاد وحشت در دل دشمنان، در دل پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) و مؤمنان نيز آرامش مي انداخت. آيات متعددي به اين موضوع اشاره دارد; از جمله:

(ثُمَّ أَنَزلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ عَلَي رَسُولِهِ وَ عَلَي الْمُؤْمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا وَ عذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُواْ وَذَلِكَ جَزَاء الْكَافِرِينَ) (توبه: 26);

آنگاه خدا آرامش خود را بر فرستاده خود و بر مؤمنان فرود آورد و سپاهياني فرو فرستاد كه آنها را نمي ديديد و كساني را كه كفر ورزيدند عذاب كرد و سزاي كافران همين بود.86

پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) هنگام مهاجرت از مكّه به مدينه در غار «ثور» توقّف نمودند. خداوند براي استوار ساختن دين اسلام و ياري پيامبر خود، در دل آن حضرت آرامش افكند:

(فَأَنزَلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ أَيَّدَهُ بِجُنُود لَمْ تَرَوْهَا وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُواْ السُّفْلَي وَ كَلِمَةُ اللّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)(توبه: 40);

پس خدا آرامش خود را بر او فرو فرستاد و او را با سپاهياني كه آنها را نمي ديديد، تأييد كرد و كلمه كساني را كه كفر ورزيدند پست تر گردانيد و كلمه خداست كه برتر است و خدا شكست ناپذير حكيم است.

برخي آيات فرود آمدن آرامش بر دل مؤمنان را نيز بيان مي نمايد.87

(لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً) (فتح: 18);

به راستي، خدا هنگامي كه مؤمنان زير آن درخت با تو بيعت مي كردند از آنان خشنود شد و آنچه را در دل هايشان بود، بازشناخت و بر آنان آرامش فروفرستاد و پيروزي نزديكي را به آنها پاداش داد.

5. ياري شدن با سپاه غيبي و باد

كرامات ديگر پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) اين بود كه در مواردي، حضرت و مسلمانان با سپاهيان غيبي و باد ياري شده اند. چنان كه ملاحظه شد، ذيل بيشتر آيات مربوط به فروفرستادن آرامش بر قلب پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) و مؤمنان، به اين نكته اشاره دارد كه خداوند براي ياري آنان، سپاهياني از آسمان فروفرستاد كه مردم آنها را نمي ديدند; از جمله مي فرمايد:88

(ثُمَّ أَنَزلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ عَلَي رَسُولِهِ وَ عَلَي الْمُؤْمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُوداً لَّمْ تَرَوْهَا.)(توبه: 26)

در بعضي از اين آيات، علاوه بر «جنود»، «ريح» نيز ذكر شده است; يعني خدا بادي را فرستاده كه اين باد موجب پيروزي مسلمانان و شكست كفّار شده است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيراً)(احزاب: 9);

اي كساني كه ايمان آورده ايد; نعمت خدا را بر خود به ياد آريد آنگاه كه لشكرهايي به سوي شما [در] آمدند. پس بر سرشان بادي و لشكرهايي كه آنها را نمي ديديد، فرستاديم و خدا به آنچه مي كنيد، همواره بيناست.

احتمالا اين سپاهيان فرشتگان بوده اند; زيرا برخي آيات تصريح دارد كه خداوند فرشتگان را براي ياري مسلمانان فروفرستاد، گرچه ذكري از ديدن يا نديدن آنها نيست:

(وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّهُ بِبَدْر وَأَنتُمْ أَذِلَّةٌ89 فَاتَّقُواْ اللّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَن يَكْفِيكُمْ أَن يُمِدَّكُمْ رَبُّكُم بِثَلاَثَةِ آلاَف مِنَ الْمَلآئِكَةِ مُنزَلِينَ)(آل عمران: 123ـ124);

و يقيناً خدا شما را در [جنگ] بدر، با آنكه ناتوان بوديد، ياري كرد. پس از خدا پروا كنيد. باشد كه سپاس گزاري نماييد. آنگاه كه به مؤمنان مي گفتي: آيا شما را بس نيست كه پروردگارتان شما را با سه هزار فرشته فرودآمده، ياري كند؟

مؤمنان در دل خود احساس ضعف مي كردند كه با اين عدّه كم در مقابل اين انبوه كفّار و اين همه ساز و برگ جنگي، چگونه مي توان مقاومت كرد؟ قرآن كريم با اشاره به دو عنصر اساسي صبر و تقوا، مي فرمايد:

(بَلَي إِن تَصْبِرُواْ وَتَتَّقُواْ وَيَأْتُوكُم مِن فَوْرِهِمْ هَـذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُم بِخَمْسَةِ آلاف مِنَ الْمَلآئِكَةِ مُسَوِّمِينَ)(آل عمران: 125);

آري، اگر شكيبايي ورزيد و پرهيزگاري نماييد و آنان [دشمن] با همين خشم و شتاب بر شما بتازند، پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشاندار ياري خواهد كرد.

در اين آيه، وعده اي است كه خدا فرشتگان را به كمك شما مي فرستد. اما آيا خداوند فرشتگان را فرستاد يا نه، آيه دلالتي ندارد، و از آيه ديگر استفاده مي شود كه خداوند فرشتگان را به ياري مؤمنان فرستاد:

(إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلْف مِّنَ الْمَلآئِكَةِ مُرْدِفِينَ) (انفال: 9);

[به ياد آوريد] زماني را كه پروردگار خود را به فرياد مي طلبيديد. پس دعاي شما را اجابت كرد كه من شما را با هزار فرشته پياپي ياري خواهم كرد.

پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) و مؤمنان در جنگ بدر دست به دعا برداشتند و از خدا كمك خواستند. خدا دعاي آنان را مستجاب كرد. استجابت دعا به اين بود كه خدا فرمود: «من هزار ملك به كمك شما نازل خواهم كرد.»90 اين هزار فرشته مقدّمه بودند; زيرا قرآن آنها را با واژه «مردِفين» توصيف مي نمايد. «مردف» يعني: كسي كه در جلو برود و ديگري را به دنبال خود بياورد.91 نخست اين هزار فرشته فرود آمدند كه دو هزار فرشته ديگر را به دنبال خود مي آوردند. پس همان سه هزار فرشته فرود آمدند كه آيه 124 سوره آل عمران بدان اشاره دارد. اما فرود آمدن پنج هزار فرشته، كه در آيه 125 بيان گرديده، منوط به پايداري و پرهيزگاري مؤمنان شده بود.

از قرآن كريم استفاده مي شود كه وظيفه فرشتگان در جنگ بدر، تنها تقويت روحيه مؤمنان و تأييدات معنوي آنان بود; زيرا مي فرمايد:

(إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَي الْمَلآئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُواْ الَّذِينَ آمَنُواْ)(انفال: 12);

هنگامي كه پروردگارت به فرشتگان وحي مي كرد كه من با شما هستم. پس كساني را كه ايمان آورده اند، پايدارشان بداريد.

در روايات نيز آمده است: فرشتگاني كه براي ياري مؤمنان فرود آمدند، كسي را نكشتند. بيشتر كشتگان در جنگ بدر، به دست حضرت علي(عليه السلام)و بعضي ديگر از اصحاب كشته شدند.92

6. فزوني بخشيدن به غذا

از جمله كرامات حضرت محمّد(صلي الله عليه وآله) اين بود كه در موارد متعدد، به غذا و نوشيدني، به صورت خارق العاده فزوني بخشيدند;93 از جمله، در نخستين ايّام رسالت، چهل نفر از قريش را، كه براي ابلاغ رسالت دعوت نموده بودند، با غذاي سه نفر سير كردند و ابوجهل با ديدن اين منظره، حضرت را به افسونگري متهم كرد.94نيز مانند اطعام صدها نفر با غذاي اندكي كه جابربن عبداللّه تهيه ديده بود.95

7. چاق و پر شير شدن گوسفند به دعاي حضرت

پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) در هجرت از مكّه به مدينه، بر روي گوسفند پيرزن فقيري كه در بيابان زندگي مي كرد، دست كشيدند; آن چاق و شيردار شد.96

8. شفاي امراض

حضرت مكرر با دعا، مريضاني را شفا دادند;97 از جمله چشم درد حضرت علي(عليه السلام) در جنگ خيبر با دعاي حضرت محمّد(صلي الله عليه وآله)شفا يافت.98 نيز در سفري كه شتر يكي از اصحاب مريض شده بود، حضرت بر ظرف آبي دعا كردند و آن را مضمضه نمودند، سپس دستور دادند آن را در دهان و سر آن شتر ريختند، شفا يافت.

9. اخبار از غيب

طبق نقل علي بن ابراهيم از امام صادق(عليه السلام)، پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)فرداي شب معراج، براي مردم فرمودند: خداوند ديشب مرا به بيت المقدّس برد و آثار جايگاه پيامبران را به من نشان داد و در بازگشت، به كارواني برخوردم كه شتري از آنها گم شده بود و ظرفي آبي داشتند كه مقداري از آن را نوشيدم و بقيه را بر زمين ريختم و آن كاروان فردا هنگام طلوع صبح به شهر مكّه مي رسد، در حالي كه شتري نر و سرخ موي پيشاپيش آن حركت مي كند. فرداي آن روز مردم ديدند كه هنگام طلوع خورشيد، كارواني با همان نشاني كه حضرت بيان نموده بود، رسيد. كاروانيان به ماجراي گم شدن شتر و ريختن آب نيز شهادت دادند.99

10. خبر دادن از ضمير افراد

گاه حضرت محمّد(صلي الله عليه وآله) از نهان و نيّت افراد خبر مي دادند; مثلا، به تعدادي از يهوديان كه نزدشان آمده بودند، فرمودند: در مورد ذوالقرنين سؤال داريد و سپس فرمودند: ذوالقرنين جواني از اهل روم بود كه شرق و غرب زمين را تصرف كرد.100 نيز از نيّت وابصة بن معبدالاسدي، كه براي پرسش از نيكي و گناه نزد حضرت آمده بود، خبر دادند و در جواب فرمودند: نيكي آن است كه دلت بدان اطمينان دارد و گناه شك در دلت است.101

11. خبر از اسامي و اوصاف اشيا بدون ديدن آنها

گروهي از «عبدالقيس» نزد حضرت آمدند كه همراه خود، از انواع خرما آورده بودند. حضرت اسامي انواع آن خرماها و سرزمين آنها را برايشان وصف نمودند. آنها با تعجب پرسيدند: آيا به آن منطقه آمده ايد؟ حضرت فرمودند: خير.102

12. خبر دادن از گم شدگان

طبق سند صحيح، امام صادق(عليه السلام) فرمودند: در سفري، شتر يكي از اصحاب گم شد. صاحب آن گفت: اگر حضرت محمّد(صلي الله عليه وآله)پيامبر بود، از محل آن خبر داشت. اين سخن به گوش حضرت رسيد. حضرت فرمودند: غيب را جز خدا كسي نمي داند، سپس به صاحب شتر فرمودند: برو فلان جا، آنجا زمام شترت به درختي بسته شده است. او رفت و شترش را آنجا يافت.103

13. آگاهي به زبان و حالات حيوانات

از امام صادق(عليه السلام) با سند صحيح نقل شده است كه حضرت از كنار شتري كه بر زمين افتاده بود، گذشتند و فرمودند: اين حيوان از بدرفتاري سرپرستي صاحبش شكوه دارد. به صاحبش گفتند: آن را بفروش و از ملك خود خارج كن. شتر بلند شد و در پي حضرت رفت. حضرت فرمود: از من مي خواهد كه آن را سرپرستي كنم. سپس آن را براي حضرت علي(عليه السلام) خريدند و تا جنگ صفّين با آن حضرت بود.104 نيز شتري به مسجد حضرت آمد و سرش را بر دامان حضرت گذاشت و خرخر كرد. حضرت فرمودند: اين حيوان مي داند كه صاحبش مي خواهد آن را براي وليمه فرزندش قرباني كند. كسي گفت: اين شتر فلاني است كه مي خواهد چنين كند. حضرت فردي را نزد صاحب شتر فرستادند و از وي خواستند كه آن را قرباني نكند و او پذيرفت.105

ارهاص حضرت رسول(صلي الله عليه وآله)

چنان كه گذشت، برخي از كارهاي خارق العاده پيامبران(عليهم السلام)پيش از بعثت و مرتبط با آن، براي ايجاد زمينه نبوّت رخ مي داد كه «ارهاص» نام دارد.106 روايات از اين نوع كارهاي خارق العاده براي حضرت پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) نيز سخن گفته اند; از جمله با سند صحيح، روايت شده است كه در سفري كه حضرت پيش از بعثت با گروهي از قريش به شام داشتند، هنگامي كه نزديك دير بحير راهب فرود آمدند، او، كه عالم به تورات بود و در آن، گذر حضرت را از آنجا در تورات خوانده بود، آنان را براي غذا دعوت كرد. صفت پيامبر موعود را در افرادي كه نزدش آمده بودند نيافت. گفت: آيا از كاروان شما كسي باقي مانده است؟ گفتند: بله، جواني يتيم. بحير برخاست و دنبال حضرت رفت و ديد حضرت خوابيده و ابري بر سر حضرت سايه افكنده است. از افراد كاروان خواست كه از ايشان بخواهند كه تشريف بياورد. حضرت آمدند، در حالي كه ابر بالاي سرشان حركت مي كرد. بحير حضرت را شناخت و به افراد كاروان گفت: وي به زودي در ميان شما به پيامبري برانگيخته مي شود.107

از مجموع آنچه بيان شد اين نتيجه حاصل مي شود كه پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)علاوه بر قرآن كريم معجزات متعدد و كرامات بسيار داشته اند و حتي پيش از بعثت خداوند براي فراهم شدن زمينه بعثت با كار خارق العاده شرايط را براي نبوّتش آماده فرموده است.

پى نوشت ها

1ـ متكلّمان مسلمان در مبحث «دلايل نبوّت خاصّه» و مفسّران در مقدّمه تفسير يا ذيل آيات تحدّى و آيات مربوط به معجزه، از دلالت معجزه بحث كرده اند. دانشمندان يهود معجزه را به عنوان دليلى بر نبوّت خاصه و برگزيده بودن قوم خويش و انديشمندان مسيحى آن را به مثابه دليلى بر وجود خداوند (به گمان خودشان، الوهيت حضرت عيسى(عليه السلام)) و حقّانيت دين مسيح مورد بررسى و تحقيق قرار داده اند. فيلسوفان دين تحت عنوان «دلالت حوادث طبيعى بر وجود خداوند» از دلالت معجزه بحث كرده اند. (ر.ك: جان هيك، فلسفه دين، ترجمه بهرام رادهدى، تهران، الهدى، 1372، ص 70 / جان هاسپرز، فلسفه دين (نقد براهين اثبات وجود خدا به روش تحليل فلسفى)، ترجمه گروه ترجمه و ويراستارى مركز مطالعات و تحقيقات اسلامى دفتر تبليغات اسلامى، قم، دفتر تبليغات اسلامى، ص 84.)

2ـ اسماعيل بن حمّاد جوهرى، الصحاح، بيروت، دارالعلم للملايين، 1376 ق، ج 3، ص 884ـ885.

3ـ ر. ك. محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1412 ق، ج 17، ص 222.

4ـ تعريف هاى متعدد و متفاوتى از «معجزه» به اين معنا ارائه شده است. ر. ك. على بن محمّد جرجانى، شرح المواقف (للقاضى عضدالدين عبدالرحمن الايجى) قم، منشورات الشريف الرضى، 1325 ق، ص 223.

5ـ مانند: (وَ مَا كَانَ لِرَسُول أَنْ يَأْتِىَ بِآيَة إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّه) (غافر: 78) و نيز ر.ك. ابراهيم: 11.

6ـ جوهرى مى نويسد: «تحديّت فلاناً، اذا باريته فى فعل و نازعته الغلبة» (اسماعيل بن حمّاد جوهرى، پيشين، ج 6، ص 2310.)

7ـ گرچه برخى از مشتقّات ماده «عجز» از جمله واژه «معجز» در چند آيه آمده، اما به معناى موردنظر نيست، بلكه در معناى لغوى به كار رفته است; مانند: (فَاعْلَمُواْ أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى اللّهِ)(توبه: 3) و نيز توبه: 2 / انعام: 134 / يونس: 53 / هود: 20 و 33 / نحل: 46.

8ـ درباره پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله) ر. ك. بقره: 99 و 252 / آل عمران: 108 / يونس: 20 / حج: 16 / نور: 1 / عنكبوت: 49 / حديد: 9 و مجادله: 6. درباره معجزه حضرت صالح(عليه السلام) نيز ر.ك. شعراء: 153ـ155. براى معجزات حضرت عيسى(عليه السلام) هم ر.ك. آل عمران: 49.

9ـ نيز ر. ك. اعراف: 73، 105 و 110.

10ـ مانند: اعراف: 107 و 108 / قصص: 31 و 32.

11ـ مانند: نساء: 153 / هود: 95 / مؤمنون: 45 / فاطر: 23 / ذاريات: 38 / دخان: 18 و 19.

12ـ «ارهاص» از ماده «رهص» به معناى تأسيس است. (ابن منظور، لسان العرب، ماده «رهص».)

13ـ ر. ك. سعدالدين تفتازانى، پيشين، ج 5، ص 12ـ13 / علّامه حلّى، كشف المراد فى شرح تجريدالاعتقاد، تعليقه حسن حسن زاده آملى، قم، مؤسسة النشرالاسلامى، 1407 ق، ص 352.

14ـ موارد مشابه ديگرى نيز از او در تاريخ آمده است. ر. ك. محمّدبن جرير طبرى، تاريخ الطبرى، بيروت، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، 1418 ق، ج 3، ص 134. نيز درباره كار نمرود، ر.ك. علّامه حلّى، پيشين، ص 353.

15ـ ر. ك. محمّدتقى مصباح، معارف قرآن (4و5) راه شناسى، قم، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى، 1376، ص 61ـ67.

16ـ ر. ك. احمدخان هندى، تفسيرالقرآن و هو الهدى و الفرقان، ترجمه سيد محمّدتقى فخر داعى گيلانى، تهران، علمى، 1315، مقدّمه، ص طا و بخش 1، ص 110ـ132 / ايان باربور، علم و دين، ترجمه بهاءالدين خرّمشاهى، تهران، نشر دانشگاهى، 1374، ص 450.

17ـ ر. ك. محمّد رشيدرضا، تفسير المنار، بيروت، دارالمعرفه، ج 1، ص 315.

18ـ اشاعره بر اين باورند كه آنچه را ما علت مى پنداريم، توالى دو شىء است كه عادت خداوند بر آن تعلّق گرفته كه با آمدن يكى، ديگرى هم مى آيد. در مواردى مانند معجزات، كارى بر خلاف عادت خدا انجام شده و خلاف عادت هم محال نيست. (ر. ك. محمّد غزالى، تهافت الفلاسفه، ترجمه على اصغر حلبى، بيروت، دارالفكر، 1393 م، ص 236ـ237.) در ميان دانشمندان غربى، باركلى نيز معتقد بود: روابط ضرورى؟ وجود ندارد. (ر. ك. فردريك كاپلستون، تاريخ فلسفه، ترجمه جلال الدين امير اعلم، تهران، علمى و فرهنگى، 1370، ج 5، ص 253. براى نقد اين ديدگاه ر. ك. هنرى اوسترين، فلسفه علم كلام، ترجمه احمد آرام، تهران، هدى، 1368، ص 555ـ621.

19ـ ر.ك. ابراهيم: 10.

20ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 9، ص 273 و 274 و نيز ر.ك. همان، ج 11، ص 71.

21ـ اين دلالت از رابطه ذاتى بين دو چيز حاصل مى شود و در آن عقل با درك دال به مدلول منتقل مى شود. ر. ك. محمّدرضا مظفّر، المنطق، بيروت، دارالتعارف، 1400 ق، ص 37ـ38.

22ـ ر. ك. سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان فى تفسيرالقرآن، قم، مؤسة النشرالاسلامى، ج 1، ص 84 و 85 / علّامه حلّى، پيشين، ص 350.

23ـ درباره قلمرو دلالت معجزه، ر. ك. نگارنده، «قلمرو دلالت معجزه»، مجله معرفت، ش 26 (پاييز 1377)، سال هفتم، ص 54ـ62.

24ـ ر.ك. جان هيك، پيشين، ص 70 / جان هاسپرز، پيشين، ص 89.

25ـ براى مطالعه روايات شيعه در اين باب، ر. ك. محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 17، ص 159ـ421 و ج 18،ص 1ـ147.

26ـ ر. ك. مسلم بن حجّاج قشيرى نيشابورى، صحيح مسلم، ج 5، كتاب «الفضائل»، باب (3) فى معجزات النبى(صلى الله عليه وآله)، ص 461ـ465.

27ـ عبداللّه بن جعفر حميرى، قرب الاسناد، قم، مؤسسة آل البيت لاحياء الثراث، 1412 ق، ص 132ـ140. حميرى خود ثقه و امامى است. (ر. ك. احمدبن على بن احمدبن عبّاس نجاشى، رجال النجاشى، ص 220) اين حديث را از حسن بن ظرف بيان مى كند كه او نيز ثقه و امامى است. (همان، ص 61) و دومين فرد در اين سند يعنى معمّربن خلّاد نيز ثقه و امامى است. (همان، ص 142.)

28ـ درباره اعجاز قرآن ر. ك. جلال الدين سيوطى، معترك الاقتران فى اعجازالقرآن، بيروت، المكتبة العلميه، 1408 ق / محمّدهادى معرفت، التمهيد فى علوم القرآن، قم، مركز مديريت حوزه علميه، 1366، ج 4.

29ـ ر.ك. طور: 33 و 34.

30ـ ر. ك. هود: 13.

31ـ اسراء: 88.

32ـ ر. ك. سيد محمّدحسين طباطبائى، پيشين، ج 1، ص 58.

33ـ محمّدبن يعقوب كلينى، الكافى، ج 1، كتاب «عقل و جهل»، ح 20.

34ـ فضل بن حسن طبرسى، مجمع البيان فى تفسيرالقرآن، بيروت، دار احياءالتراث العربى، 1379، ج 5، ص 378.

35ـ سيدهاشم بحرانى، البرهان فى تفسيرالقرآن، تهران، مركز الطباعة و النشر فى مؤسسة البعثة، 1417 ق، ج 1، ص 68.

36ـ ابى الحسن على بن احمد واحدى، اسباب النزول، بيروت، دارالفكر، 1414 ق، ص 97.

37ـ ر.ك. محمود زمخشرى، الكشّاف عن حقايق التنزيل، بيروت، دار احياءالتراث العربى، 1417 ق، ج 2، ص 589.

38ـ همان، ج 2، ص 481 و 516.

39ـ ر. ك. محمّدبن حسن صفّار قمى، بصائرالدرجات، ص 128، جز سوم، باب ششم، ح 2 تا 7 / محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 1، كتاب «الحجه»، باب «وجوب الرد الى الكتاب و السنه».

40ـ محمّدبن حسن صفّار قمى، پيشين، ص 128، جزء سوم، باب ششم، ح 4. اين حديث را برخى كتاب هاى ديگر نيز آورده اند; از عبدعلى جمعه عروسى حويزى، تفسير نورالثقلين، قم، اسماعليان، 1373، ج 3، ص 73 / محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 89، ص 102.

41ـ تمام راويان اين روايت جز ابن فضال امامى و ثقه هستند. ابن فضال فطحى مذهب بوده، ولى ثقه است.

42ـ محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 1، ص 61.

43ـ ر.ك. همان، ج 1، ص 61 / عبدعلى جمعه عروسى حويزى، پيشين، ج 3، ص 75 و 77، ح 179، 183 و 189.

44ـ ر. ك. محمّدباقر مجلسى، مرآة العقول، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1370، ج 1، ص 209. در سند اين روايت، نام احمدبن محمّدبن عيسى، على بن نعمان و إسماعيل بن جابر آمده است كه همگى امامى و ثقه هستند.

45ـ محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 1، ص 61 / عبدعلى جمعه عروسى حويزى، پيشين، ج 3، ص 75، ح 183.

46ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، پيشين، ج 1، ص 61 و نيز ر.ك. همان، ج 1، ص 61.

47ـ ر. ك. جلال الدين سيوطى، پيشين، ص 12ـ16 / عبداللّه جوادى آملى، تفسير موضوعى قرآن كريم (قرآن در قرآن)، ج 1، ص 137.

48ـ اين قول از افراد متعددى از صحابه نقل شده و اهل حديث و مفسّران آن را قبول كرده اند. (ر.ك. محمّدبن حسن طوسى، پيشين، ج 9، ص 442 / سيد محمّدحسين طباطبائى، پيشين، ج 19، ص 55 و 60.)

49ـ ر.ك. جلال الدين سيوطى، الدرالمنثور فى التفسير المأثور، بيروت، دارالفكر، 1414 ق، ج 7، ص 670ـ673.

50ـ در اين باره ر.ك. سيد محمّدحسين طباطبائى، پيشين، ج 19، ص 61ـ65.

51ـ اين ديدگاه به حسن بصرى، عطا و بلخى نسبت داده شده است. (ر.ك. محمّدبن حسن طوسى، پيشين، ج 9، ص 442 / سيد محمّدحسين طباطبائى، پيشين، ج 19، ص 55.)

52ـ درباره اين روايات، ر.ك. محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 6، ص 295ـ316. كتاب «عدل و معاد»، ابواب «معاد»، باب «أشراط الساعة.»

53ـ ر.ك. طنطاوى جوهرى، الجواهر فى تفسيرالقرآن، بيروت، دارالفكر، ج 12، جزء 23، ص 241.

54ـ شواهد تاريخى و علمى نيز وقوع اين حادثه را تأييد مى كند; مثلا، به گزارش خبرگزارى قرآنى ايران، به نقل از پايگاه خبرى Kuwait chatفضانوردان آمريكايى در آخرين تحقيقات زمين شناسى خود، به اين نتيجه رسيده اند كه كره ماه در گذشته اى دور، به دو نيم تقسيم شده و سپس در يك فعل و انفعال دوباره به هم پيوند خورده است. شنيدن اين نكته، كه قرآن كريم از چنين واقعه اى خبر داده، بسيارى از مردم اروپا و آمريكا را به تحقيق درباره اسلام و قرآن مشتاق كرده است. ر. ك. روزنامه كيهان، ش 17876 (سه شنبه 14 بهمن 1382)، سال شصت و دوم، ص 3. اين موضوع در صورت صحّت، مى تواند تأييدى بر اين باشد كه آيه شريفه بر دو پاره شدن ماه به دست حضرت محمّد(صلى الله عليه وآله)اشاره دارد.

55ـ درباره اين اشكال ها جواب ها، ر.ك. سيد محمّدحسين طباطبائى، پيشين، ج 19، ص 61ـ65.

56ـ نهج البلاغه، خ 192.

57ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 17، ص 225.

58ـ ر.ك. همان، ج 17، ص 337، باب 4، ح 42 و ص 379، باب 2، ح 48 و 49.

59ـ همان، ص ج 17، ص 225.

60ـ در اين باره، ر. ك. محمّدتقى مصباح، پيشين، ص 133ـ147.

61ـ ر. ك. احمدبن فارس، معجم مقاييس اللغة، بيروت، دارالجيل، 1411 ق، ج 3، ص 154.

62ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، پيشين، ج 13، ص 7.

63ـ فضل بن حسن طبرسى، پيشين، ج 5ـ6، ص 611.

64ـ ر. ك. سيد محمّدحسين طباطبائى، پيشين، ج 2، ص 312.

65ـ احتمال ديگر در آيه شريفه اين است كه فاعل در (دنا فتدلى) و (اوحى الى عبده) جبرئيل باشد. ر.ك. فضل بن حسن طبرسى، پيشين، ج 9، ص 172 / محمود زمخشرى، پيشين، ج 4، ص 28ـ29.

66ـ محمّدبن حسين بن فروخ صفّار قمى، پيشين، ص 192، جزء 5، باب «فى الائمّه(عليهم السلام) عندهم الصحيفة فيها اسماء الجنة و ...» / محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 26، ص 124ـ125.

67ـ راويان اين حديث كه عبارتند از: محمّدبن حسين بن فروخ صفّار قمى، محمّد بن عيسى [بن عبداللّه الاشعرى] و عبدالصمد بن بشير [العرامى العبدى] همه امامى و ثقه اند.

68ـ علّامه طباطبائى مى نويسد: سدر به معناى جنس درخت سدر، و كلمه (سدره) به معناى يك درخت سدر است و كلمه (منتهى) گويا نام مكانى است و شايد مراد از آن، منتهاى آسمان ها باشد... چون روايات هم تفسير شده به درختى كه فوق آسمان هفتم قرار دارد و اعمال بندگان تا آنجا بالا مى رود. (سيد محمّدحسين طباطبائى، پيشين، ج 19، ص 31.)

69ـ محمّدبن حسين بن فروخ صفّار قمى، پيشين، ص 192 / محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 26، ص 126ـ127.

70ـ محمّدبن حسين بن فروخ صفّار قمى، پيشين، ص 192، جزء 5، باب فى الائمّة(عليهم السلام) عندهم الصحيفة فيها اسماء الجنة و ...» / محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 26، ص 124ـ125.

71ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 18، ص 291ـ292.

72ـ ر.ك. محمّدبن جرير طبرى، تفسير الطبرى، ج 8، ص 1ـ16.

73ـ براى مشاهده روايات اهل سنّت در اين باره، ر. ك. جلال الدين سيوطى، الدرالمنثور فى التفسيرالمأثور، ج 5، ص 182ـ236.

74ـ علّامه مجلسى در بحارالانوار (ج 18، ص 282ـ409) براى اثبات معراج و توصيف آن 122 روايت ذكر كرده است.

75ـ واژه (عبد) در آيه شريفه نيز شامل جسم و روح هر دو مى شود.

76ـ برخى معتقدند: معراج در رؤيا بوده است. (ر.ك. محمّدبن جرير طبرى، تفسير الطبرى، ج 8، ص 16) اما اين سخن درست نيست.

77ـ على بن ابراهيم قمى، پيشين، ج 2، ص 1ـ12 / سيد هاشم بحرانى، پيشين، ج 4، ص 497ـ505.

78ـ همان، ج 4، ص 505ـ506.

79ـ فضل بن حسن طبرسى، پيشين، ج 1ـ2، ص 709.

80ـ همان، ج 1ـ2، ص 709.

81ـ علّامه طباطبائى اين احتمال را تأييد مى كند. (ر.ك. سيد محمّدحسين طباطبائى، پيشين، ج 1، ص 96.)

82ـ ر.ك. فضل بن حسن طبرسى، پيشين، ج 3ـ4، ص 839.

83ـ امام صادق(عليه السلام)فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَعْطَى مُحَمَّداً(صلى الله عليه وآله) شَرَائِعَ نُوح وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ نَصَرَهُ بِالرُّعْبِ.» (محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 2، ص 17.)

84ـ (سَنُلْقِى فِى قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُواْ الرُّعْبَ) (آل عمران: 151.)

85ـ نيز ر.ك. حشر: 2.

86ـ نيز مى فرمايد: (فَأَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ.)(احزاب: 26)

87ـ نيز مى فرمايد: (هُوَ الَّذِى أَنزَلَ السَّكِينَةَ فِى قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَاناً مَّعَ إِيمَانِهِمْ) (فتح: 4)

88ـ نيز ر.ك. توبه: 40.

89ـ درباره اينكه چرا خدا مؤمنان را در اين آيه «ذليل» مى خواند با اينكه فرموده است: (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ)(منافقون: 8)، دو احتمال وجود دارد: يكى اينكه گرچه مؤمنان عزّت واقعى دارند، در اين آيه مراد ذلّت به حسب ظاهر حال مؤمنان در مقابل كفّار است كه تعدادشان نسبت به كفار بسيار كم بود و از نظر ساز و برگ جنگى نيز ضعيف بودند; زيرا شش زره و چند شمشير بيشتر نداشتند، در حالى كه كفّار كاملا مجهّز بودند. ديگر اينكه اين آيه شريفه اشاره دارد به اينكه انسان و هر موجود ديگرى بدون عزّت الهى ـ فى حدّ نفسه ـ ذليل است; مانند اينكه به پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله) مى فرمايد: (وَ وَجَدَكَ ضالا فَهَديَ)(ضحى: 7); يعنى: تو اى پيامبر! بدون هدايت الهى، گم راه بودى.

90ـ ابن عباس مى گويد: اين شريفه پس از درخواست يارى مؤمنان از خداوند در جنگ بدر نازل شد. (فضل بن حسن طبرسى، پيشين، ج 3ـ4، ص 807.)

91ـ «ردف» به معناى پيروى و دنباله روى كردن است. (ر. ك. احمدبن فارس، پيشين، ج 2، ص 503)

92ـ در جنگ بدر، سپاه اسلام تنها 7 نفر اسير داد، ولى از سپاه مشركان 70 نفر اسير و 70 نفر كشته شدند كه 27 نفر از آنان را حضرت على(عليه السلام) كشت. (ر.ك. على بن ابراهيم قمى، پيشين، ص 269.)

93ـ علّامه مجلسى در باب هفتم با نام «فيه ما ظهر من اعجازه(صلى الله عليه وآله) فى بركة اعضائه الشريفه و تكثير الطعام و الشراب» 31 روايت جمع كرده است كه براى آن حضرت چنين معجزاتى بيان مى كند. (محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 18، ص 23ـ45.)

94ـ عبداللّه حميرى، پيشين، ص 325.

95ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 17، ص 233.

96ـ همان، ج 18، ص 43، باب هفتم، ح 30.

97ـ علّامه مجلسى در باب ششم از ج 18 بحارالانوار، ص 1ـ23، پنجاه روايت در اين باب آورده است.

98ـ همان، ج 18، ص 13، باب 6، ح 36.

99ـ سيدهاشم بحرانى، پيشين، ج 4، ص 505ـ506.

100ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 17، ص 228.

101ـ همان.

102ـ همان، ج 17، ص 229.

103ـ همان.

104ـ عبداللّه حميرى، پيشين، ص 323.

105ـ همان، ص 323 و 324.

106ـ ر. ك. سعدالدين تفتازانى، پيشين، ج 5، ص 12ـ13 / علّامه حلّى، پيشين، ص 325.

107ـ ر.ك. عبداللّه حميرى، پيشين، ص 323.